در تاریخ ۱۲ دی ۱۴۰۱
مشتق

جلسه 55

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

خلاصه مباحث گذشته

بحث در عناوینی است که در مشتق اصولی داخل در محل نزاع هستند. مرحوم محقق نائینی اعلی الله مقامه الشریف ابتدا در امر ثانی کتاب فوائد الاصول فرمود: قسمت اول و دوم ذاتیات از محل نزاع خارج هستند. سپس در امر ثالث فرمود: خارج محمول داخل در محل نزاع است.

مرحوم اصفهانی رحمه الله در حاشیه بر کلام مرحوم آخوند رحمه الله فرمود: از اطلاق کلام مرحوم آخوند رحمه الله چنین استفاده می‌شود که خارج محمول مثل ممکنٌ، واجبٌ، ممتنعٌ، موجودٌ، معدومٌ، علتٌ و معلومٌ نیز داخل در محل نزاع می‌باشد.

مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه هم قسم اول یعنی ذاتی کلیات خمس مانند ناطقٌ و هم قسم دوم یعنی ذاتی باب برهان مانند ممکنٌ، موجودٌ و معدومٌ را داخل در محل نزاع می‌داند.

مرحوم خوئی قدس سره در حاشیه بر کتاب اجود التقریرات قسم دوم یعنی ذاتی باب برهان را داخل در محل نزاع می‌داند. اما از عبارات ایشان در محاضرات به خوبی استفاده می‌شود که هم قسم اول و هم قسم دوم از محل نزاع خارج است و نزاع اختصاص به جایی دارد که ذاتی متصف به مبدأ عرضی است که مفارق و قابل زوال باشد که با زوال ذات همچنان باقی بماند.

دیدگاه مرحوم محقق نائینی رحمه الله

مرحوم نائینی رحمه الله در استدلال برای خروج قسم اول یعنی کلیات خمس مانند جنس و فصل، قسم دوم یعنی ذاتی باب برهان و جوامدی که اتحاد با ذات داشته و صادق بر ذاتی هستند مانند عناوین اشیاء مثل حجر، نار و ماء به قاعده‌ای فلسفی تمسک نموده و می‌فرماید: «شیئیة الشیء بصورته لا بمادته» به این بیان که جنس همان ماده و فصل همان صورت بوده و شیئیت یک شئ به صورت آن شئ یعنی فصل است نه به ماده آن؛ مثلاً انسانیت انسان به صورت نوعیه او است که آن ذات را از بقیه ذوات جدا می‌کند در نتیجه انسان با فصل از جمادات و نباتات جدا شده و انسانیتش محقق می‌شود.

در مقابل زمانی‌که صورت انسانیت از دست رفت و مثلاً انسان تبدیل به خاک یا سگ تبدیل به نمک شد بحث از این‌که آیا به انسان تبدیل به خاک شده انسان گفته می‌شود یا خیر بی معنا و غلط است چون صورت نوعیه از بین رفته‌است. همان‌گونه که به خاک، انسان یا به انسان، خاک اطلاق نمی‌شود.

پس انسانیت انسان، خاک بودن خاک، سگ بودن سگ سنگ بودن سنگ آتش بودن آتش و مانند این تا زمانی وجود دارد که

صورت نوعی موجود باشد اما مثلاً اگر آب تبدیل به بخار شد از آن‌جا که صورت نوعیه از بین رفته‌است به آن آب اطلاق نمی‌شود بلکه به آن بخار می‌گویند.

یکی از ثمرات مسئله محل بحث در اسقاط جنین روشن می‌شود؛ به این بیان که هر چند نطقه در آینده قرار است تبدیل به انسان شود اما چون در حال حاضر صورت نوعیه آن نطفه است، تحت عنوان «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»[1] قرار نمی‌گیرد پس سقط جنین هر چند به دلیل وجود ادله دیگر حرام بوده و دیه دارد اما از مصادیق قتل نفس نیست.

حتی در برخی روایات هر چند در مورد مادری که به سبب دارو جنین را سقط نموده تعبیر قتل ذکر شده‌است و در نتیجه باید دیه بپردازد و زن از دیه ارث نمی‌برد اما در عین حال به نظر ما مصداق قتل نفس نیست چون صورت نوعی انسان هنوز موجود نبوده‌است.

همچنین در بحث بقای بر میّت نیز این مسئله ثمره دارد با این توضیح که مرجع تقلید تا زمانی‌که در قید حیات است عنوان «رجلٌ یعرف الحلال و الحرام» بر وی صادق است. اما با تبدیل شدن جنازه به خاک صدق عنوان مذکور محل اشکال می‌باشد.[2]

دیدگاه مرحوم امام خمینی رحمه الله و بررسی آن

هر چند مرحوم خوئی رحمه الله در کتاب محاضرات استدلال استاد خود مرحوم نائینی رحمه الله را پذیرفته‌است[3] اما در مقابل مرحوم امام قدس سره در کتاب مناهج الوصول در اشکال بر مرحوم نائینی رحمه الله می‌فرماید: مسئله محل بحث یک بحث لغوی بوده و مجالی برای استدلال به قاعده عقلی وجود ندارد.

ضمن این که در باب خِل و خمر هر چند صورت نوعیه‌ی مائیه باقی است اما عنوان عوض شده‌است؛ مثلاً این مایع پیش از این خِل بوده و بعد از تغییر اوصاف به خمر تبدیل شده‌است اما در عین حال طبق استدلال مرحوم نائینی رحمه الله چون صورت نوعیه تغییر نداشته‌است باید داخل در محل نزاع باشد. بنابراین باید بگوئیم هر چند خل تبدیل به شراب شده‌است اما اگر مشتق اعم از متلبس و غیر متبلس باشد باید عنوان خل بر آن صادق شود حال آن‌که مسلم نمی‌توان چنین گفت.[4]

به نظر ما هر دو اشکال مرحوم امام رحمه الله قابل پاسخ است. در دفاع از مرحوم نائینی رحمه الله می‌توان گفت: هر چند قاعده محل بحث در فلسفه مطرح می‌شود اما این قاعده در ارتکاز عقلاء، عرف و اهل لسان موجود است به این بیان که قاعده مذکور امر عقلی محض نبوده و عرف نیز در مورد انسانی که تبدیل به خاک شده یا سگی که تبدیل به نمک می‌شود تبدیل صورت را متوجه می‌شود. هر چند به مسائلی دقیق فلسفی مانند ماده، صورت و هیولا توجه نداشته باشد.

در مورد مثال نقضی که بیان شد نیز می‌توان به کلام مرحوم نائینی رحمه الله مطلبی را اضافه نمود تا اشکال رفع شود به این صورت که هر چند ایشان فرمود: اگر صورت نوعیه تغییر کرد از محل نزاع خارج است اما مقصود این نیست که در باب خل و خمر که همچنان صورت نوعیه یعنی مایع بودن باقی است نیز در محل نزاع داخل نیست. بلکه مقصود این است که اگر چیزی خصوصیات خود را از دست داد و دارای خصوصیتی دیگر شد نیز در حکم موردی است که صورت نوعیه آن عوض شده باشد در نتیجه اگر خل تبدیل به شراب شد هر چند مایعیت آن همچنان باقی است اما چون خصوصیات را از داده‌است عنوان دیگر پیدا نموده و حکم همان عنوان بر آن جاری خواهد شد.

مثال دیگر در مسئله خون و زخم است به این بیان که هر چند صورت نوعیه زخم و خون یکی است اما هر کدام عنوانی جداگانه دارند بنابراین اگر زخم به محل برخورد کرد سبب نجاست نمی‌شود اما خون چنین نیست چون دَم نجس است. یا به عنوان نمونه هر چند صورت نوعیه آب و یخ تفاوتی ندارد یعنی هر دو آب هستند اما به این جهت که حالاتشان متفاوت است با آب می‌توان وضو گرفت اما با یخ این امر ممکن نیست.

مرحوم امام رحمه الله در ادامه می‌فرماید: با توجه به این‌که بحث عقلی نیست مانعی وجود ندارد که ادعا شود واضع کلمات را مانند کلب برای این حیوان تا زمانی‌که متلبس به این صورت است و حتی تا جایی که تبدیل به نمک شود وضع نموده‌است چرا که در مراجعه به اهل لغت و عرف مشاهده می‌شود این‌ها تسالم دارند که کلمات برای نفس این عناوین وضع شده‌اند نه ذاتی که متلبس به آن‌ها است هر چند تلبس در زمانی دیگر باشد؛ مثلاً واضع به این حیوان با این قید که لفظ را برای ذاتی که تلبس به صورت کلبی داشته باشد وضع ننموده‌است؛ در نتیجه اگر در موردی صورت نوعی از بین رفت ذات همچنان باقی خواهد ماند.[5]

جمع‌بندی و بیان نظریه مختار

به نظر ما این‌که مرحوم نائینی و مرحوم خوئی رحمهما الله فرمودند: ذات باید در یک زمان متلبس و در زمان دیگر منقضی شده باشد صحیح است اما در این‌که ذات را منحصر نمائیم اشکال وجود دارد به این بیان که هر چند انسان تبدیل به خاک می‌شود اما چه اشکالی دارد بر خاک با توجه به این‌که حکایت از انسانیت دارد همچنان عنوان سابق صادق بوده و در نتیجه نزاع جریان داشته باشد. یا بر نمک باقی مانده از سگی که در شوره زار مانده‌است همچنان عنوان کلبیت اطلاق شده و نزاع جاری باشد زیرا ماده اولیه همچنان باقی است. یا اگر انسان مُرد می‌توان به اعتبار زمانی که حیات داشت همچنان به اعتبار ماده باقیمانده آن عنوان زید و یا عنوان یعرف الحلال و الحرام را بر آن اطلاق نمود.

به بیان دیگر این مطلب مورد قبول است که در باب مشتق باید انقضاء محقق شده و ذات باقی بماند اما صرف وجود ماده حاکی از آن عنوان است. البته مرحوم نائینی رحمه الله می‌فرماید: به ماده یا هیولای اولی هیچ گاه انسان اطلاق نمی‌شود که حرف صحیحی است اما در اینجا مسئله حکایت مطرح است یعنی وقتی ماده به صورت انسانیت منضم شد هر چند صورت انسانیت را از دست بدهد اما آنچه حاکی از انسانیت است همچنان وجود دارد. برای همین در روز قیامت نیز همین خاک تبدیل به انسان شده و معاد جسمانی محقق می‌شود. یا به عنوان مثال نباید بحث منحصر به این مورد شود که اگر زید به ضرب متلبس شد و بعد از مدتی مبدأ منقضی شد ذات باقی باشد. بلکه می‌توان گفت در محل نزاع اگر چیزی که حاکی از ذات باشد مانند خاک بعد از تلبس نیز موجود باشد کافی است.

این مطلب با کمک بیانی است که مرحوم امام قدس سره داشت که عرف و اهل لغت تسالم بر این دارند که این الفاظ برای عناوین وضع شده‌اند یعنی به آتش می‌گویند آتش نه ذاتی که متلبس به آتش است یا به آب، آب گفته می‌شود نه به ذاتی که متلبس به آن است اما در عین حال این بیان کمی ابهام دارد. ما هر چند بحث وجود ذات پس از انقضاء را قبول داریم اما اشکالی ندارد که به تراب هر چند به صورت مجاز اطلاق انسان شود. ولی این‌که به صورت کلی از محل بحث خارج باشد صحیح نیست.

جای تعجب است که مرحوم آخوند رحمه الله در هر دو عبارت خود صرفاً این ادعا را مطرح نموده‌است که مشتقات حاکی از ذات مانند ناطق از محل نزاع خارج هستند اما به نظر ما این مطلب صحیح نیست و به قول مرحوم امام رحمه الله آن‌ها نیز داخل در محل بحث هستند. اما در عین حال اختلاف نظر ما با ایشان در استدلال همچنان باقی است.

وَ صَلَّى الله عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

[1]. مائده، 32.

[2]. «(لا إشكال) في خروج القسم الأول عن محل النزاع فان شيئية الشيء بصورته لا بمادته فإذا فرضنا تبدل الإنسان بالتراب فما هو ملاك الإنسانية هي الصورة النوعية و قد زالت (و اما) المادة المشتركة الباقية التي هي القوة الصرفة لإفاضة الصور فهي غير متصفة بالإنسانية في حال من الأحوال (و بالجملة) فالمتصف زائل و الباقي غير متصف و (هذا) بخلاف المشتقات العرضية كضارب مثلا فانه محمول على نفس الذات و هو المتصف بالضرب فإذا انتفى عنه الضرب فقد بقي ذات المتصف حقيقتاً و ان زال الاتصاف (فيقع) النزاع في ان الصدق حقيقة أو مجاز.» أجود التقريرات، ج1، ص: 53.

[3]. «و بتعبير آخر ان شيئية الشيء بصورته لا بمادته، فإذا فرضنا تبدل الإنسان بالتراب أو الكلب بالملح فما هو ملاك الإنسانية أو الكلبية و هو (الصورة النوعية) قد انعدم و زال و وجدت حقيقة أخرى و صورة نوعية ثانية و هي: (صورة النوعية الترابية أو الملحية) و من الواضح ان الإنسان أو الكلب لا يصدق على التراب أو الملح بوجه من الوجوه، لأن الذات غير باقية و تنعدم بانعدام الصورة النوعية و هي (صورة الإنسانية أو الكلبية) و مع عدم بقاء الذات لا يشملها النزاع، و لا معنى لأن يقال ان الإطلاق عليها حقيقة أو مجاز.» محاضرات في أصول الفقه (طبع دار الهادى)، ج1، ص: 218.

[4]. «لا إشكال في عدم جريان النزاع في العناوين الغير الاشتقاقيّة الصادقة على الذوات بذاتها كالماء و النار و الإنسان و الحيوان؛ لا لما ذكره بعض الأعاظم رحمه اللّه: من أنّ شيئيّة الشيء بصورته لا بمادّته؛ فإذا تبدّل الإنسان بالتراب لم يبقَ ملاك الإنسانيّة؛ و المادّة الباقية ليست متصفة بالإنسانيّة في وقت «1»؛ لأنّ ذلك منقوض بمثل الخلّ و الخمر و الماء و الجمد ممّا يرى العرف بقاء الذات و تغيّرها في الصفات. مع أنّ البحث ليس عقليّاً حتّى يأتي فيه ما ذكر؛ و إلاّ فمع انقضاء المبدأ لم يبق ملاك الاتصاف بالضرورة؛ و مجرّد الاتّصاف في وقت لا يصح الملاك؛ و مع لُغويّة النزاع فلَم لا يجوز أن يوضع لفظ الكلب- مثلاً- للهيولى الثانية المتلبّسة بصورة الكلب في زمان و إن زال عنوانه و بقيت الهيولى مع صورة أُخرى؟ ألا ترى أنّ العرف و العقل متّفقان على أنّ المِلح المنقلَب إليه كان كلباً و صار مِلحاً.» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج1، ص: 189.

[5]. «فعدم الجريان فيها ليس لما ذكره؛ بل لتسالم العُرف و أهل اللغة على كونها موضوعة لنفس تلك العناوين؛ لا للذات المتلبسة بها و لو في وقت؛ بخلاف المشتقّات فإنّها محلّ بحث و كلام.» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج1، ص: 190.